**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030701**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر ثمرات مسالک مختلفی که دلالت امر بر وجوب را اثبات می‌کند بود. یکی از ثمراتی که شهید صدر ذکر کردند تعبیری که عین عبارت مرحوم آقای صدر را بنابر تقریر آقای هاشمی می‌خوانم که شبیه این تقریرات آقای حائری هم هست.

«انه على مسلك الوضع و الإطلاق تثبت لوازم‏ الوجوب‏ أي‏ لوازم الملاك و الشوق الأكيد و الشديد فلو علمنا من الخارج بان الدعاء عند رؤية الهلال و الدعاء في آخر الشهر متساويان في درجة الملاك و المحبوبية و ورد امر بأحدهما أثبتنا به وجوبه بالمطابقة و وجوب الآخر بالملازمة بينما لا يمكن ذلك بناء على مسلك حكم العقل لأن الوجوب حينئذ ليس مرتبة ثبوتية و لا ربط له بالمبادئ و الملاكات لكي يكشف عنها و عن ملازماتها و انما هو حكم عقلي ينتزع من طلب شي‏ء و عدم الترخيص في تركه.»

این تعبیری که اینجا تعبیر کرده این تعبیر یک مقداری اغلاق دارد ایشان می‌گوید وجوب بنابر حکم عقل اصلا مرتبۀ ثبوتی نیست «و لا ربط له بالمبادئ و الملاكات» یعنی چی «و لا ربط له بالمبادئ و الملاكات»؟ یعنی اگر یک شیءای واجب شد ما کشف نمی‌کنیم که این ملاک و مبادی دارد؟ به هر حال حکم تابع مبادی و ملاکاتی هست دیگر، اینکه بخواهیم.

**شاگرد:** حکیم باشد همینجور است

**استاد:** آره بحث سر حکیم است، بحث احکام شرعی است. غیر چیز اصلا که مبادی و ملاکات ندارد، اینجا فرض این است که مبادی و ملاکات دارد ولی این مبادی و ملاکات وجوب از آن کاشف نیست. عبارت یک مقداری اصلا مراد چی است یک اندماجی در عبارت هست. آقای شهیدی عبارت را گونۀ دیگری همین عبارت را در واقع به یک معنا توضیح عبارت آقای هاشمی هست، عبارت آقای شهیدی را بخوانم، ایشان می‌گوید: «الثمرة الثانیة: ما فی البحوث ومحصله انه بناء علی القول بکون الوجوب بحکم العقل فلایثبت لوازم الملاک اللزومی کما لو علمنا من الخارج تساوی الدعاء عند رؤیة الهلال والدعاء فی منتصف الشهر فی درجة الملاک والمحبوبیة وورد أمر باحدهما، فانه وان کان یحکم العقل بوجوبه لکنه لایکشف عن الملاک اللزومی فی مورده»

نه اینکه اصلا از ملاک کشف نمی‌کند، از ملاک لزومی کشف نمی‌کند، چون به تعبیر دیگر اینجوری تعبیر کنم اصل وجوب طبق مسلک حکم عقل ناشی از یک طلب هست، طلب مولا باید یک ملاکی داشته باشد حالا یا ملاک وجوبی یا استحبابی، اصل ملاک آن درجۀ ملاک لزومی‌اش را ما از این طلب کشف نمی‌کنیم چون فرض این است که وجوب و آن شدت ملاک مربوط به وجوب هست و وجوب مدلول لفظی نیست، حکم عقل است، یک وقتی حکم عقل شد ما نمی‌توانیم از حکم عقل به لزوم عمل کشف کنیم که این درجۀ ملاک شدید دارد و فلان و اینها، ایشان می‌گوید: «لکنه لایکشف عن الملاک اللزومی فی مورده فکیف بالمورد الآخر الملازم له، ومن المحتمل ان لایوجد فی المورد الثانی ای بعث وطلب، بل یکون فیه مجرد المحبوبیة والرجحان، فلایجب الاتیان به عقلا»

این کأنّه اثبات اصل محبوبیت و رجحان می‌شود ولی اثبات وجوب نمی‌شود، اینجوری نتیجه‌گیری کردند.

بعد آقای شهیدی این را پذیرفتند فرمودند که «ولابأس بما افاده.» این ثمره تام است. این مطلبی که اینجا شهید صدر فرمودند با این توضیحی که آقای شهیدی در موردش دادند یک نکته‌ای را ابتدا باید مد نظر باشد اصلا این مسلک حکم عقل موضوعش چی است؟ موضوعش بعث بلا ترخیص است یا مطلق محبوبیت، محبوبیتی که ما نمی‌دانیم آیا این محبوبیت ترخیص در ترک درش داده شده یا داده نشده آن هم کافی است، از این بیان آقای شهیدی استفاده می‌شود که باید بعث و طلبی وجود داشته باشد و این بعث و طلب، و ممکن است یک شیءای محبوبیت و رجحان درش باشد ولی شارع مقدس کأنّ بعث و طلبی نکرده باشد، خب حالا چطور می‌شود که شارع مقدس با وجودی که محبوبیت و رجحان دارد نسبت به یک فعلی ولی بعث و طلب نمی‌کند علی القاعده باید اینجوری توضیحش بدهیم که محبوبیت و رجحان مقتضی بعث هست ممکن است به جهت مانع و به جهت مفسده‌ای که در نفس بعث مثلا، مفسده‌ای که در نفس طلب وجود داشته باشد شارع بعث و طلب نکرده باشد و در جایی که شارع مقدس بعث و طلب نکرده باشد در اینجا حکم عقل به لزوم امتثال و اینها هم نمی‌آید. این به یک معنا توضیحی برای این فرمایش. البته اینجا یک مبنایی در کلمات حاج آقا مطرح هست، اگر کسی آن مبنا را قائل بشود در اینجا هم به نظر می‌رسد که بنابر حکم عقل هم بتواند مرحله را پیش ببرد و همان وجوب را اثبات کند و آن بحث قاعدۀ مقتضی و مانع در ملاکات، حاج آقا به این عقیده دارند که در باب ملاکات اگر مقتضی یک شیء، یعنی ملاک یک شیء اقتضاء ملاکی شیء اثبات بشود شک داشته باشیم که شاید مانعی جلوی این اقتضاء را بگیرد اینجا بنای عقلا این هست که بر طبق این مقتضی حکم می‌شود که مقتضایش صحیح هست. اینجا ما در واقع مقتضی بعث و طلب وجود دارد، چون فرض این است که محبوبیت و رجحان آن اصل رجحان، جامع رجحانی که در وجوب و همۀ اینها هست آن وجود دارد، وقتی وجود داشته باشد ما شک داریم که آیا بعث و طلبی شارع کرده؟ چون ممکن است بعث و طلبی باشد به دست ما نرسیده باشد و از طریق همین ما می‌خواهیم کشف کنیم که یک بعث و طلبی در اینجا وجود دارد و یک جایی اگر بدانیم که بعث و طلب وجود نداشته است این یک حرف دیگر است، نوعا که اینجوری نیست، نوعا احتمال می‌دهیم بعث و طلب وجود داشته باشد و به ما نرسیده باشد، بنابراین با توجه به قاعدۀ مقتضی و مانع اصل بعث و طلب را اثبات می‌کنیم، بعث و طلب که اثبات شد می‌شود مثل همان موردی که شما وجوبش را اثبات کردید، آن موردی که وجوبش را اثبات کردید می‌گویید بعثی هست که ترخیص در ترک از ناحیۀ شارع اثبات نشده در مورد لازم هم همین بیان جاری می‌شود دیگر یعنی روی مبنای پذیرش قاعدۀ مقتضی و مانع به نظر می‌رسد که این مطلب را نمی‌شود دنبال کرد. من این عبارت شهید صدر را که دیدم ابتداءً قبل از اینکه دقت کنم که ایشان چی می‌خواهد بگوید همان خط اوّلش را که خواندم یک مطلب دیگری به ذهنم رسیده بود که شهید صدر خیال کردم ابتداءً شهید صدر آن را می‌خواهد بگوید من فکر می‌کنم آن هم یک ثمرۀ دیگری هست که آن ثمره روشن‌تر از این ثمره‌ای هست که شهید صدر مطرح کرده دیگر حتی قاعدۀ مقتضی و مانع اینها هم این وسط دخالت ندارد. آنجایی که بین دو امر در وجوب ملازمه باشد ولی در اصل مطلوبیت ملازمه نباشد، اگر این واجب، الف واجب دعا عند رؤیة الهلال واجب باشد تصدق بر مسکین واجب است، اگر دعا عند رؤیة الهلال مستحب باشد تصدق بر مسکین ممکن است اصلا هیچگونه نه ملاک اصلا وجوب استحباب هیچی نداشته باشد، یعنی ملازمه فقط نسبت به وجوب باشد نسبت به اصل مطلوبیت و رجحان ملازمه‌ای وجود نداشته باشد. اگر این باشد ما اگر وجوب را به دلیل لفظی بگیریم ملازمات دلیل لفظی حجت هست، ولی اگر وجوب را به حکم عقل بگیریم از عقل کشف به ملاک لزومی نمی‌شود اصل ملاک هم دیگر کشف نمی‌شود یعنی اصل ملاک، اصل ملاک در موردش کشف می‌شود در مورد دیگر کشف نمی‌شود، چون فرض این است که ملازمه در مرتبۀ وجوب هست ولی ملازمه نسبت به اصل ملاک ملازمه ندارند. ممکن است دعاء عند رؤیة الهلال اگر مستحب باشد تصدق بر مسکین اصلا هیچگونه استحبابی هم نداشته باشد. بنابراین این مطلب من اینجوری فکر می‌کردم این دیگر بحث‌های مقتضی و مانع و این حرف‌ها هم پیش نمی‌آید چون فرض این است که اصل مقتضی ثبوت بعث و طلب هم ثابت نمی‌شود ما نسبت به آن شیءای که وجوبش را اثبات کردیم راجع به ملزوم خب بله آن مشکلی نیست ولی نسبت به لازم اصل اینکه این لازم ملاک دارد رجحان دارد مطلوبیت دارد آنها هم اثبات نمی‌شود، رجحان و محبوبیت و اینهایش اثبات نمی‌شود، وقتی اثبات نشد دیگر نمی‌توانید بعث و طلب هم اثبات کنید تا از طریق بگویید بعث و طلبی که با ترخیص به ترک همراه نیست آن واجب است. این هم این مطلب.

از ثمرات دیگری که وجود دارد ۳ تا ثمره شهید صدر ذکر می‌کنند این ۳ تا ثمره تقریبا نزدیک هم هستند یک جوری ثمراتشان مشابه هم هستند، حالا من عرض می‌کنم ببینید یک موقعی دو تا امر در دلیلی وارد می‌شود ما می‌دانیم که یکی از این امرها استحبابی است آیا علم به استحبابی بودن یکی از امرها امر دیگر را جلوی استدلال به امر دیگر بر وجوب را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ اصل بحث این است. بعضی‌ها می‌گویند که اینجا وقتی یکی‌شان استحبابی شد دیگر ظهور دلیل در وجوب از بین می‌رود. بعضی‌ها می‌گویند نه ظهور دلیل از بین نمی‌رود، اینکه آیا می‌توانیم به دیگری تمسک کنیم بستگی دارد که ما مبنایمان در دلالت امر بر وجوب به چه شکل باشد؟ اگر دلالت امر بر وجوب را به حکم عقل بدانیم اینجا مجرد اینکه در یکی از دو تا دلیل، فرض کنید می‌گوید آمرک بغسل الجنابة و آمرک بغسل الجمعة، ما می‌دانیم که در مورد غسل جمعه دلیل داریم که یجوز ترک غسل الجمعة این دلیل ترخیصی که همراه یکی از اینها هست سیاق دلیل را که از بین نمی‌برد و این دلیل، یعنی در مورد هر دوی اینها هم آمرک بوجوب غسل الجنابة و آمرک بوجوب غسل الجمعة هر دویش را می‌گوییم دال بر اصل بعث است نه دال بر بعث لزومی است، بعث لزومی به حکم عقل است مجرد اینکه در یک مورد این بعث با ترخیص در ترک همراه هست بنابراین دلالت بر وجوب به حکم عقل نمی‌کند و در یکی‌شان همراه نیست سیاق دلیل را از بین نمی‌برد بنابراین مشکلی در ما نحن فیه نیست، این یک مورد. البته در بعضی از کلمات مرحوم آقاضیاء کأنّ مفروغ عنه گرفته که علما به سیاق تمسک می‌کنند یعنی قرار گرفتن امر در سیاق امری که استحبابی هست مضر به استدلال نیست بنابراین این را شاهد گرفته برای اینکه مثلا وضعی نیست اگر وضعی باشد باید به سیاق لطمه وارد کند. خیلی واضح نیست که علما آیا به سیاق تمسک می‌کنند نمی‌کنند، علاوه بر آن اینجور چیزها حالا علما هم تمسک بکنند یا نکنند حجیت شرعیه ندارد، حالا در نحوۀ استدلالاتشان یک استدلالی داشته باشند آیا این استدلال اینکه شرعا حجت نیست ممکن است اشتباه کرده باشند و خیلی مهم، هم صغرویا مطلب اینجور نیست که ما بگوییم علما در اینجور موارد تمسک می‌کنند، هم به فرض هم علما به اینجور اوامر تمسک کنند خیلی دلیل بر حجیت قول علما در اینجور موارد نداریم. این یک صورت.

دو صورت دیگر هم هست شبیه همین هست و من امروز اصل صورت‌ها را ذکر می‌کنم اینها تفاوت‌هایی در نحوۀ استدلال دارد آن چهار صورتی را هم که ذکر می‌کنم یک تفاوت‌هایی هست و یک نکات دیگری در بحث هست این را من فردا توضیح می‌دهم. آن این است که یک صورت دیگری که به عنوان ثمرات ذکر کردند آن این است که امر واحدی هست ولی متعلقش دو شیء است، این مثالی که قبلا زدم دو تا امر بود، آمرک بغسل الجنابة و آمرک بغسل الجمعة، ولی نه یک امر است آمرک بغسل الجنابة و الجمعة، یا اغتسل للجمعة و الجنابة و امثال اینها، حالا چه به صورت مادۀ امر که آمرک هست ما الآن بحثمان در مادۀ امر هست چه صیغۀ امر، البته ما بحث این دو تا را جدا کردیم بعدا، ولی این ثمرات بنابر اینکه آقایان فرق نمی‌گذارند بین اینها فرق نگذارند بحثش همینجور هست که عرض کردم. اینجا هم همین بحث‌ها هست که این یک تفاوتی اینجا با بحث سابق دارد، بحث سابق این هست که اگر ما آمرک را، اینجا بحث در آن مسئلۀ سابق بحث سیاق بود، آن این است که مستعمل فیه آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل الجنابة عرفا کأنّ این مستعمل فیه یکی است، سیاق اقتضاء می‌کند که این دو تا در یک شیء به کار رفته باشد، بنابراین اگر آمرک بغسل الجمعة در استحباب به کار رفته باید آمرک بغسل الجنابة هم در استحباب به کار رفته باشد. یعنی وقتی ما می‌دانیم که آن استحبابی است یا کشف می‌کنیم که این آمرک در خصوص استحباب به کار رفته، در نتیجه آمرک بغسل الجنابة هم باید در خصوص استحباب، سیاق اقتضاء می‌کند مستعمل فیه هر دو تا یکی باشد. یا ممکن است ما بگوییم که نه اصلا اینکه در مورد استحباب به کار می‌رود دلیل بر این نیست که حتما مستعمل فیه‌اش استحباب است، ولی دلیل بر این هست که مستعمل فیه‌اش وجوب نیست می‌تواند مستعمل فیه‌اش جامع طلب باشد، اگر جامع طلب باشد آمرک بغسل الجنابة هم باید جامع طلب باشد وقتی جامع طلب شد دیگر دلالت بر وجوب ندارد، آن صورت قبلی این بود که دلالت بر استحباب داشت، این صورت این هست که نه دیگر دلالت بر استحباب ندارد ولی دلالتش بر وجوب هم از بین می‌رود. آنها بحث سیاق مطرح بود، این بحث بعدی بحث سیاق نیست بحث این هست که یک امر داریم، ما آمرک داریم این آمرک اگر نسبت به غسل جمعه استحبابی باشد دیگر نمی‌توانیم نسبت به غسل جنابت به او برای وجوب تمسک کنیم، چرا؟ چون یک امر داریم، این امر یا دال بر، یا مستعمل فیه‌اش وجوب است یا مستعمل فیه‌اش وجوب نیست، در جایی که ما دلالت را دلالت وضعیه بر وجوب بگیریم، اگر مستعمل فیه‌اش وجوب نباشد و مستعمل فیه، دو جور می‌شود باز همان بحثی که آنجا بود که یا مستعمل فیه‌اش خصوص استحباب است یا مستعمل فیه‌اش جامع بین وجوب و استحباب هست و در هر حال یا دال بر استحباب است یا مجمل است، اینها همه در صورتی هست که به حکم عقل نباشد ولی اگر به حکم عقل باشد مستعمل فیه‌اش یکی است بعث است، مجرد اینکه یکی از اینها مقرون به ترخیص به خلاف هست ترخیص به ترک هست و یکی از اینها مقرون به ترخیص به ترک نیست مستعمل فیه را تغییر نمی‌دهد که، مستعمل فیه یکی است بنابراین مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا واحد که منشأ می‌شد که ما می‌گفتیم به یک معنا باید به کار برود نبود. خب این هم دو صورت. حالا در هر دوی اینها بحث اطلاق این است که اینها چجوری باید مطرح کرد نکاتی دارد که آنها را فردا عرض می‌کنم.

یک صورت سومی اینجا هست آن صورت سوم این است که متعلق ما هم دو شیء نیست که با واو عطف به همدیگر عطف شده باشند متعلق ما یک شیء طبیعی کلی است مثلا می‌گوییم اکرم العالم، ما اکرم العالم اگر نسبت به عالم غیر فقیه می‌دانیم که استحبابی است این اکرم، آیا نسبت به عالم فقیه ما می‌توانیم بر وجوبش استدلال کنیم یا بر وجوبش نمی‌توانیم استدلال کنیم؟ باز شبیه همان مورد قبلی هست که اگر ما دلالتش را وضعیه بگیریم دیگر نمی‌شود تمسک کرد، ولی دلالتش را به حکم عقل بگیریم این مانعی ندارد، این دلیل می‌گوید که شارع مقدس نسبت به اکرام عالم، هر عالمی چه عالم فقیه چه عالم غیر فقیه طلب کرده، بعث کرده، ولی بعث در عالم غیر فقیه مقرون به ترخیص به ترک هست، ولی این ملازمه ندارد که در مورد عالم فقیه هم مقرون به ترخیص به ترک باشد، بنابراین چون ثابت نیست که ترخیص به ترک در مورد عالم فقیه داده شده در مورد عالم فقیه ما وجوب را اثبات می‌کنیم. حالا البته در مورد بحث اطلاق این سه صورت اینکه مسلک اطلاق اگر قائل بشویم در این سه صورت چه باید بکنیم آنها نکاتی دارد. یک نکته‌ای هم اینجا من اشاره می‌کنم توضیحش برای فردا باشد، ما عرض کردیم خیلی وقت‌ها اصلا دلالت امر بر وجوب اینکه در یک مورد می‌گویند امر دال بر وجوب نیست نه اینکه واقعا دال بر وجوب نیست، دال بر وجوب فقهی نیست بلکه دال بر وجوب شرطی یا وجوب اخلاقی آنهاست. اینکه ما می‌دانیم یکی از این موردها حالا هر یکی از سه مورد، سه موردی که گفتیم تعدد امر، تعدد متعلق و طبیعی بودن متعلق امر نه تعدد با حرف عطف، هر یک از این سه مورد را که ما در نظر بگیریم ممکن است در آن موردی که استحباب استفاده شده باشد نه به این نحو باشد که ما بگوییم اینجا امر دال بر وجوب نیست، امر دال بر وجوب هست ولی وجوبش وجوب اخلاقی است، اگر این باشد در هر سه صورت ممکن است بگوییم طبق همۀ مبانی دیگر نمی‌شود تمسک کرد چون اینکه یک شیء دو فضا داشته باشد، یعنی دو موقعی، هم در مقام یعنی متکلم هم در مقام بیان حکم شرطی باشد یا حکم اخلاقی باشد هم در مقام حکم فقهی باشد آن خلاف ظاهر باشد، فردا ان شاء الله اینها را توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد